

# تأثیر بحران اوکراین بر روابط روسیه و امریکا

شعیب بهمن \*

## چکیده

روابط روسیه و امریکا در سال‌های اخیر با فراز و فرود بسیار همراه بوده و مسائلی مانند حفظ و گسترش نفوذ در مناطق پیرامونی روسیه، ژئوپلیتیک خطوط انتقال انرژی، استقرار سامانه دفاع موشکی امریکا و ناتو در شرق اروپا، مسئله هسته‌ای ایران و کره شمالی و همچنین تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا تأثیر فراوانی بر این روابط داشته است. در این بین می‌توان بحران اوکراین را نقطه عطفی در تحول روابط روسیه و امریکا دانست که بیانگر اوج اختلافات و رقابت‌های ژئوپلیتیک دو طرف است. با توجه به آنکه ماهیت بین‌المللی بحران اوکراین پیامدهای عمیقی بر روابط بین‌الملل خواهد داشت، مقاله پیش رو درصدد پاسخگویی به این سؤال اساسی است که «بحران اوکراین چه تأثیری بر روابط روسیه و امریکا داشته است؟».

## واژگان کلیدی

بحران اوکراین، رقابت ژئوپلیتیک، همکاری تاکتیکی، منازعه محدود و جنگ سرد جدید

## مقدمه

روابط روسیه و آمریکا در طول تاریخ با فراز و فرود بسیار همراه بوده است. از اتحاد در جنگ جهانی دوم تا تخاصم و رقابت در دوران جنگ سرد، بخش‌هایی مهم از تاریخ روابط دو کشور هستند. طی سال‌های پس از فروپاشی شوروی نیز روابط مسکو و واشنگتن پیچیدگی‌های خاصی داشته است. خوش‌بینی روس‌ها به رابطه با غرب، به ویژه آمریکا در دوران یلتسین، به تدریج جای خود را به دیدگاه سنتی رقابت و تضاد داد. این دیدگاه که با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در روسیه و رخداد 11 سپتامبر 2001 تقویت شد، روابط دو کشور را وارد مرحله‌ای نوین کرد؛ به نحوی که در سال‌های بعد، مسائلی نظیر حفظ و گسترش نفوذ در مناطق پیرامونی روسیه، ژئوپلیتیک خطوط انتقال انرژی، استقرار سامانه دفاع موشکی آمریکا و ناتو در شرق اروپا، مسئله هسته‌ای ایران و کره شمالی و همچنین تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا به چالش‌های اساسی در روابط روسیه و آمریکا تبدیل شد.

در این بین بحران اوکراین نقطه عطفی در تحول روابط روسیه و آمریکا و بیانگر اوج اختلافات و رقابت‌های ژئوپلیتیک دو طرف است. با توجه به آنکه اوکراین در سال 2004 نیز شاهد تحولاتی عمیق موسوم به «انقلاب نارنجی» بود که با حمایت مستقیم غرب، به ویژه آمریکا صورت گرفت، به نظر می‌رسد رویدادهای یک سال گذشته این کشور که مجدداً به برکناری رئیس‌جمهور روس‌گرا و جایگزینی او با رئیس‌جمهوری غرب‌گرا انجامید، تأثیرات عمیقی بر روابط روسیه و آمریکا داشته باشد. در واقع دخالت مستقیم قدرت‌هایی مانند آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا علاوه بر آنکه به بحران اوکراین ماهیتی بین‌المللی بخشیده، موجب افزایش تنش‌ها میان مسکو و واشنگتن شده است. با توجه به آنکه ماهیت بین‌المللی بحران اوکراین پیامدهای عمیقی بر روابط بین‌الملل خواهد

داشت، این مقاله درصدد پاسخگویی به این سؤال اساسی است که «بحران اوکراین چه تأثیری بر روابط روسیه و امریکا داشته است؟».

بر این اساس فرضیه اصلی بحث چنین تبیین شده است که «بحران اوکراین باعث تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک میان روسیه و امریکا شده و روابط دو کشور را در قالب همکاری تاکتیکی و منازعات محدود تعریف کرده است». به منظور تبیین بهتر فرضیه، در ادامه بحث، نخست دوره‌های مختلف در روابط روسیه و امریکا بررسی می‌شود. پس از آن به اوکراین به عنوان نقطه اوج تنش‌های روسیه و امریکا پرداخته می‌شود. هم‌چنین پیامدهای رویارویی روسیه و امریکا در اوکراین بررسی و تأثیر بحران اوکراین بر چشم‌انداز تعاملات آتی روسیه و امریکا به بحث گذاشته می‌شود.

### دوره‌های مختلف در روابط روسیه و امریکا

اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا که قریب نیم‌قرن بنا بر سرشت و ساختار دو قطبی قدرت در دوران جنگ سرد به رقابت ایدئولوژیک با یکدیگر پرداخته بودند، پس از فروپاشی اتحاد کمونیستی، دور جدیدی از روابط را آغاز کردند. این روابط در شرایطی آغاز شد که ایالات متحده امریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهانی و فدراسیون روسیه به عنوان بزرگ‌ترین وارث اتحاد کمونیستی که با اضمحلال قدرت سیاسی - اقتصادی از یک سو و مشکلات گوناگون اجتماعی و هویتی از سوی دیگر مواجه شده بود، روبه‌روی یکدیگر قرار گرفتند. اگرچه مناسبات دو کشور طی سال‌های اخیر همواره با فراز و نشیب‌های گوناگونی مواجه بوده است، می‌توان این روابط را به چهار دوره کلی تقسیم کرد:

## 1. تلاش یکجانبه برای ادغام

در این دوره که با فروپاشی شوروی و شکل‌گیری روسیه نوین آغاز شد، رقابت ایدئولوژیکی میان طرفین از بین رفت. به همین دلیل در آغاز، سیاست‌های امنیتی و دکترین‌های نظامی آمریکا که بر پایه ضدیت و مهار کمونسیم طراحی شده بودند، دچار ابهامات راهبردی شد. با این حال ایالات متحده با توجه به ساختار تک‌قطبی جدید، همچنان سعی در نمایش تفوق و برتری خود بر روسیه داشت. البته ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت از یک سو سعی می‌کرد حوزه نفوذ خود را در همه مناطق جهان گسترش دهد و از سوی دیگر در سیاست‌هایش در قبال روسیه نوعی نرمش به خرج داد. این امر که ناشی از مخاطرات احتمالی قدرت‌یابی مجدد ناسیونالیسم توسعه‌طلب روس و کمونیست‌های باقی‌مانده از زمان اتحاد جماهیر شوروی بود، به دنبال ارائه نظم نوین جهانی از سوی بوش شکل گرفت. پس از آن نیز سیاست دولت کلینتون در قبال روسیه، عنوان «شریک استراتژیک» یافت و کاخ سفید درصدد کاهش حساسیت نسبت به مسکو برآمد. در این دوره به‌رغم آنکه مسکو مخالفت خود را با گسترش ناتو به سمت شرق، بسط نفوذ اقتصادی و سیاسی آمریکا در قفقاز و آسیای مرکزی، کنترل غرب بر منابع انرژی کشورهای این حوزه و حذف روسیه از مسیرهای انتقال انرژی از منطقه به دنیای خارج ابراز می‌کرد، با توجه به الزامات منطقه‌ای و جهانی، به برخی از این موارد تن داد؛ به نحوی که به عضویت برنامه مشارکت برای صلح ناتو درآمد، در حالی که ماهیت وجودی پیمان ناتو از ضدیت با شوروی نشئت می‌گرفت. علاوه بر این، روند انقباضی اقتصاد روسیه سبب شد که این کشور برای ادامه حیات اقتصادی به کمک‌های ایالات متحده و سایر کشورهای غربی و نهادهای مالی و پولی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که کنترل آنها در دست آمریکا بود، وابسته شود. اگرچه این وابستگی هیچ‌گاه کرملین

را در صف حامیان امریکا و سیاست‌های آن قرار نداد، موجب شکل‌گیری نوعی سیاست محافظه‌کارانه از سوی کرملین شد. به همین علت می‌توان دوران زمامداری یلتسین به ویژه نیمه اول دهه 1990 را دوران تلاش یکجانبه روسیه برای ادغام در غرب دانست که با شکست کامل مواجه شد.

## 2. دوران سیاست‌های مستقل

قدرت‌یابی ولادیمیر پوتین و حادثه 11 سپتامبر دو عنصر مهمی بودند که روابط ایالات متحده امریکا و فدراسیون روسیه را وارد مرحله‌ای جدید کردند. پوتین که با مدیریت خود، شرایط نامساعد روسیه را تا حد زیادی به مطلوبیت رسانده بود، از یک سو جهت‌گیری‌های همکاری‌جویانه‌ای در زمینه مبارزه با تروریسم نشان داد و از سوی دیگر به قدرت‌نمایی داخل روسیه پرداخت. در این بین رخداد 11 سپتامبر که با اولویت یافتن مسائلی از قبیل تروریسم بین‌المللی نزد ایالات متحده به تشکیل ائتلافی موسوم به «ضدتروریسم» انجامید، عاملی سودبخش برای روسیه در پیشبرد سیاست‌های کرملین بود. مبارزه با تروریسم که جورج بوش آن را بر مبنای جنگ پیشگیرانه اعلام کرد، از سوی پوتین در نخستین سخنرانی پس از 11 سپتامبر وی به مبارزه با دشمنان «جهان متمدن» تعبیر شد تا بدین ترتیب روسیه نیز به صف مبارزان با تروریسم بین‌المللی بپیوندد.

روسیه که به دلیل آسیب‌پذیری در مقابل تروریسم و رادیکالیسم اسلامی در قفقاز شمالی و همچنین ضعف‌های اقتصادی و نیازمندی به سرمایه‌گذاری خارجی به دنبال ایجاد روابطی مناسب‌تر با غرب بود، پس از 11 سپتامبر از فرصت به‌وجودآمده نهایت استفاده را برد؛ زیرا این رویداد در وهله اول امکان تداخل بیشتر و ایفای نقش گسترده‌تر در جامعه جهانی را به روسیه می‌داد و در وهله بعد امکان سرکوب ناراضیان داخلی به ویژه جدایی‌طلبان چچنی را به

واسطه مبارزه با تروریسم و با استفاده از نظریه جنگ پیشگیرانه فراهم می‌کرد. بر این مبنا روسیه با بلوکه کردن دارایی‌های مالی تروریست‌ها و گروه‌های تروریستی و هم‌چنین تبادل اطلاعات، همکاری خود را در جنگ با تروریسم نه تنها در زمینه پیشبرد چنین سیاستی فراهم کرد، بلکه به همکاری‌ای تن داد که طی آن نیروهای آمریکایی در حمله به افغانستان در جمهوری‌های پیشین اتحاد شوروی (حیاط خلوت روسیه) مستقر شدند. هم‌چنین روسیه از شرایط به‌وجودآمده نهایت استفاده را کرد و در حالی که به بهانه مبارزه با تروریسم دست به حملات پیشگیرانه علیه شورشیان چچنی زد و موفق به مهار آنها شد، از سرزنش‌های دهه 1990 اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها مصون ماند. با این حال هنگامی که آمریکا به طرح ایده حمله به عراق بر مبنای مبارزه با تروریسم و ایجاد جهانی عاری از تسلیحات کشتار جمعی پرداخت، روسیه نیز همراه عمده کشورهای اروپایی، استقبال چندانی از این طرح نکرد و حتی ولادیمیر پوتین با اعلام همسویی کامل سیاست‌های کشورش با آلمان و فرانسه، این پیام را به آمریکا داد که بزرگ‌ترین قدرت نظامی غیرعضو ناتو نیز مخالف جنگ با عراق است.

در این دوره، روسیه در قامت یک بازیگر مستقل بین‌المللی، به عنوان کشوری با قدرت برتر هسته‌ای شناخته می‌شد که نقش مهمی در تحولات جهانی به ویژه مناطق خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز ایفا می‌کرد. از این رو کرملین تلاش کرد ضمن گسترش روابط با اتحادیه اروپا و آمریکا و ایفای نقش مؤثرتر در معادلات جهانی، هم‌چنان از نظر استراتژیکی مستقل از آنها باشد. در واقع روسیه از یک سو به دلیل مشکلات اقتصادی مجبور به تعامل مداراگونه با غرب بود و از سوی دیگر خواستار تعدیل یکجانبه‌گرایی ایالات متحده شد و در این راه توانست از همراهی کامل با واشنگتن در مسائل گوناگون سر باز زند و برای تثبیت هژمونی واشنگتن در سطوح منطقه‌ای و جهانی مانع‌تراشی کند. مخالفت روسیه با حمله

یکجانبه آمریکا به عراق و همکاری‌های تسلیحاتی و هسته‌ای با ایران را می‌توان از نمونه‌های مهم اتخاذ سیاست‌های چالش‌انگیز کرملین در قبال کاخ سفید به شمار آورد.

### 3. دوران خوش‌بینی به روابط

روابط روسیه و آمریکا با روی کار آمدن باراک اوباما وارد مرحله‌ای جدید شد که در آن صحبت از شروع مجدد روابط به میان آمد. در آن زمان کاخ سفید امیدوار بود که از سرگیری روابط با روسیه دست‌کم سه پیامد مثبت برای آمریکا داشته باشد:

نخست، پیمان کاهش تسلیحات موسوم به «ستارت جدید» به امضای طرفین برسد. دوم، مسکو در تحریم ایران به همکاری با آمریکا بپردازد.

سوم، عبور کالاهای نظامی آمریکا از قلمرو روسیه به افغانستان تسهیل شود. بر این اساس به‌رغم آنکه در آغاز آمریکا به اهداف خود دست یافت، به مرور زمان روس‌ها از همین اهداف آمریکا به عنوان اهرمی برای اعمال فشار به دولت اوباما استفاده کردند؛ به نحوی که پس از مدتی، سطح روابط دو طرف کاهش یافت و به دوران قبل از شروع مجدد بازگشت. البته در این بین سران دو کشور هم‌چنان سعی می‌کردند روابط خود را بدون تنش و در سطحی عالی جلوه دهند. برای نمونه باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا، اعلام کرد که در روابط روسیه و آمریکا پیشرفت‌های زیادی حاصل شده است. وی توسعه روابط دو کشور را مرهون برنامه‌های اقتصادی می‌دانست و معتقد بود روسیه از پتانسیل بسیار خوبی در حوزه منابع طبیعی و معادن نظیر نفت و گاز برخوردار است. به اعتقاد اوباما اگر دو کشور به عنوان شرکای نزدیک، همکاری داشته باشند، می‌توانند تجارت خود را نیز توسعه دهند (صدای روسیه، 2011/8/3). از سوی دیگر دمیتری مدودیف، رئیس‌جمهور روسیه، از نقش آمریکا در الحاق روسیه به سازمان تجارت جهانی (WTO) ابراز

رضایت می‌کرد (خبرگزاری ریانووستی، 1390/5/12).

اگرچه سران دو کشور ابراز خشنودی و تمایل به تقویت روابط خود می‌کردند، واقعیت چیزی فراتر از تعارف‌های دیپلماتیک بود و روابط روسیه و آمریکا آن‌گونه که باراک اوباما انتظار داشت، رو به بهبود نرفت. در نهایت روند ازسرگیری روابط که با روی کار آمدن اوباما در کاخ سفید آغاز شده بود، به دست فراموشی سپرده شد.

#### 4. دوران تنش‌های فزاینده

انتخابات ریاست‌جمهوری روسیه و روی کار آمدن مجدد پوتین به عنوان رئیس‌جمهور، نقطه آغاز تنش‌های لفظی میان روسیه و آمریکا بود که با رویکرد متفاوت دو کشور در خصوص مسائل مختلف دوجانبه و جهانی، ابعاد پیچیده‌تری یافت و مسکو و واشنگتن را وارد دوران تنش‌های فزاینده کرد. علت اصلی این تنش‌ها را می‌توان مسائل زیر دانست:

نخست آنکه انتخابات ریاست‌جمهوری روسیه که به پیروزی پوتین و نارضایتی مخالفان وی انجامید، به عاملی برای مداخله آمریکا در روسیه تبدیل شد. به این ترتیب آمریکا که همواره روسیه را به خلف وعده در مورد اصلاحات دموکراتیک متهم می‌کرد و طی سال‌های گذشته نشان داده بود تمایل زیادی برای استفاده از حربه دموکراسی و حقوق بشر برای دخالت در امور داخلی روسیه دارد، هم در جریان انتخابات دومای سال 2011 و هم انتخابات ریاست‌جمهوری سال 2012 روسیه به دخالت پرداخت. بر این اساس در حالی که هزاران نفر در اعتراض به نتیجه انتخابات مجلس و نامزدی مجدد پوتین در انتخابات ریاست‌جمهوری روانه خیابان‌های مسکو و سن پترزبورگ شده بودند، ایالات متحده از فرصت انتخابات و این اعتراضات برای دخالت خارجی در این کشور

استفاده کرد. همین امر موجب شد که ولادیمیر پوتین ایالات متحده را متهم کند که به اعتراضات دامن می‌زند.

دوم آنکه موضوع استقرار سامانه دفاع موشکی به روابط دو طرف لطمه‌ای جدی زد و به چالشی لاینحل با تنش‌های لفظی و تهدیدهای متقابل منجر شد؛ چنان‌که روسیه هشدار داد که امریکا و ناتو با استقرار سپر پدافند موشکی در اروپا موجب به راه افتادن مسابقه تسلیحاتی جدید می‌شوند. روس‌ها به قدری این موضوع را حیاتی می‌دانستند که بارها اقدامات امریکا و ناتو را در این خصوص به جنگ سرد جدید تعبیر کردند و از اقدامات مشابه سخن گفتند که البته برخی از آنها همانند نصب موشک‌های دوربرد در کالینینگراد اجرایی شدند. به این ترتیب توافق نکردن دو طرف درباره سپرهای موشکی به مسئله‌ای بسیار جدی تبدیل شد که همکاری‌های امنیتی و راهبردی دو کشور را تا حد زیادی مختل کرد.

وجود چنین مشکلات و چالش‌هایی در روابط روسیه و امریکا موجب افزایش اختلاف نظر میان طرفین و در مواردی همکاری کردن در مسائل مهم بین‌المللی شد. برای مثال، به‌رغم آنکه همکاری متقابل مسکو-واشنگتن در زمینه مسائل افغانستان و کره شمالی بسیار مهم بود، جغرافیای این همکاری چندان توسعه یافته نبود و تنها شامل موارد معدودی می‌شد. در این بین وقوع تحولات انقلابی در برخی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، به ویژه بحران سوریه، به واگرایی مسکو و واشنگتن و اتخاذ مواضع ناهمسوی آنها انجامید.

### اوکراین نقطه اوج تنش‌های روسیه و امریکا

به رغم وجود اختلافات اساسی در روابط مسکو و واشنگتن، ولادیمیر پوتین و باراک اوباما در 17 ژوئن 2013 بیانیه مشترکی امضا کردند که در آن ایالات متحده امریکا و فدراسیون روسیه آمادگی خود را برای تشدید همکاری‌های

دوجانبه بر اساس احترام متقابل، برابری و احترام واقعی به منافع یکدیگر اعلام کردند. با این حال نه تنها مفاد این بیانیه هیچ‌گاه اجرایی نشد، بلکه در سال 2014 روابط دو کشور به شکلی غیرمنتظره متشنج شد. علت اصلی این تغییر رویکرد، وقوع بحران اوکراین و منافع متضاد روسیه و آمریکا در این کشور بود.

اوکراین از زمان استقلال از اتحاد جماهیر شوروی، با چالش‌های زیادی در حوزه مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی مواجه بوده است. این چالش‌ها که بخشی به مسائل داخلی و بخشی به رقابت‌های بین‌المللی مربوط می‌شوند، اوکراین را کشوری بی‌ثبات و ناامن کرده‌اند که در آن قدرت سیاسی به سادگی به چالش کشیده می‌شود و حکومت‌ها ثبات و پایداری چندان زیادی ندارند. در این بین دوگانگی‌های هویتی و نژادی داخلی و شکاف‌های موجود میان روس‌تبارها و اوکراینی‌تبارها باعث شده است که فضای مساعدی برای بازیگران خارجی در این کشور فراهم شود؛ به نحوی که در تمام سال‌های پس از فروپاشی شوروی، روسیه در یک سو و کشورهای اروپایی و آمریکا در سوی دیگر به رقابت با یکدیگر پرداخته‌اند. بر اثر این رقابت گاهی نخبگان نزدیک به روسیه و گاهی نیز افراد نزدیک به غرب موفق به تصاحب قدرت شده‌اند. نمونه عینی این شرایط را می‌توان در جریان انقلاب نارنجی سال 2004 و تحولات سال 2014 مشاهده کرد که در هر دو مورد، با تحریک و حمایت مستقیم آمریکا، قدرت از دست روس‌گراها خارج و به دست غرب‌گراها سپرده شد.

با این اوصاف می‌توان تحولات اوکراین و مسائلی مانند تغییر رژیم و همچنین تبعات بعدی آن نظیر جدایی شبه‌جزیره کریمه و تداوم ناآرامی، بی‌ثباتی و جنگ در مناطق شرقی و جنوبی این کشور را نمونه‌ای جدی از منافع متعارض روسیه و آمریکا در نظام بین‌الملل تلقی کرد. به منظور درک بهتر اهمیت و نقش اوکراین در روابط روسیه و آمریکا و همچنین تأثیراتی که این بحران بر روابط طرفین گذاشته

است، به بررسی پیوندها و منافع مسکو و واشنگتن در این کشور می‌پردازیم.

### 1. منافع روسیه در اوکراین

اوکراین از چند جهت برای روس‌ها اهمیت زیادی دارد:

(الف) از لحاظ تاریخی، روس‌ها به کی‌یف به مثابه خاستگاه تاریخی خود که اولین دولت روس در آن شکل گرفته است، می‌نگرند. اوکراین برای قرون متمادی جزئی از خاک روسیه بوده و تاریخ هر دو کشور در هم تنیده شده است. هم‌چنین پاره‌ای از مهم‌ترین نبردهای تاریخی در راه آزادسازی روسیه با «نبرد پولتاوا» در سال 1709 رقم خورده که در خاک اوکراین اتفاق افتاده است.

(ب) از لحاظ مذهبی، کی‌یف خاستگاه و محل بنیان کلیسای ارتدوکس روسیه محسوب می‌شود.

(ج) از لحاظ هویتی و فرهنگی، نزدیک 20 درصد از جمعیت روس‌زبان اوکراین در بخش‌های شرقی این کشور پیوندهای فرهنگی، مذهبی و زبانی با روسیه دارند.

(د) از لحاظ اقتصادی، درصد زیادی از صنایع سنگین و مادر اتحاد جماهیر شوروی در اوکراین وجود داشت و پس از فروپاشی به اوکراین تعلق گرفت. هم‌چنین حدود 80 درصد گاز طبیعی و 75 درصد نفت خام روسیه به وسیله اوکراین به اتحادیه اروپا صادر می‌شود. گاز صادراتی روسیه به اروپا از طریق 12 خط لوله گازی انتقال می‌یابد که 5 خط لوله از خاک اوکراین می‌گذرد. از سوی دیگر، حضور اوکراین در پروژه اتحادیه گمرکی اوراسیا برای روسیه حایز اهمیت است؛ بنابراین روس‌ها از لحاظ اقتصادی توجهی ویژه به اوکراین دارند و این کشور دارای 44 میلیون نفر جمعیت در سواحل شرقی و غربی دریای سیاه، مهم‌ترین کشور اروپای شرقی برای روسیه از نظر اقتصادی به شمار می‌آید. البته

اوکراین نیز وابستگی شدیدی به اقتصاد روسیه دارد و مبادلات گسترده‌ای با روس‌ها انجام می‌دهد.

ه) از لحاظ راهبردی، اوکراین طی 4 قرن گذشته، نقش حایل اروپا و روسیه را ایفا کرده و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز مرز اتحادیه اروپا با روسیه بوده است. بنابراین اوکراین به عنوان سنگرگاه روسیه در برابر ناتو و هم‌چنین دیوار دفاعی شرقی روسیه علیه اروپا عمل کرده است. در واقع اوکراین برای روسیه، علاوه بر رقابت ژئوپلیتیک، در حوزه ژئواستراتژیک هم مطلوبیت راهبردی داشته؛ زیرا ناوگان دریایی روسیه در دریای سیاه نیز در بندر سواستوپل در شبه‌جزیره کریمه مستقر بوده و این مکان برای روسیه اهمیت راهبردی داشته است (بهمن، 1393: 56).

با توجه به موارد یادشده، اکثر استراتژیست‌ها معتقدند روسیه با اوکراین یک قدرت جهانی است و روسیه بدون اوکراین، چیزی فراتر از قدرتی منطقه‌ای نیست. لذا از دید راهبردی، اوکراین در کانون تمرکز مسکو است؛ از این رو مقامات روسیه تحولات اخیر در «کی‌یف» را غیرقابل قبول، اقدام کودتایی و افراط‌گرایانه توصیف کردند و برکناری یانوکویچ از قدرت را «انقلاب قهوه‌ای» یا «انقلاب فاشیستی» نامیدند و پیروان «استفان باندرا»<sup>1</sup> را پیروز محض این جریان تلقی کردند. بر این اساس روس‌ها معتقدند رویکرد غرب در مورد اوکراین با دو روش «گسترش اتحادیه اروپا» موسوم به «برنامه مشارکت شرقی» (که موجب افزایش نفوذ بروکسل می‌شود) و کاهش نفوذ روسیه و تشویق برای پیوستن به ناتو صورت می‌گیرد.

از این رو مسکو معتقد است که اوکراین در نوک پیکان تقابل روسیه با غرب

1. استفان باندرا، رهبر جریان ناسیونالیستی اوکراین بود که در سال‌های جنگ جهانی دوم علیه شوروی مبارزه می‌کرد.

قرار دارد و اگر کی یف به اتحادیه اروپا ملحق شود، سایر کشورهای حوزه شوروی سابق نیز به تدریج از حوزه نفوذ کرملین خارج خواهند شد. در واقع پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا، نه تنها روسیه را با ناتو هم‌مرز می‌کند، بلکه عملاً طرح ولادیمیر پوتین برای تشکیل بلوکی به رهبری مسکو را به خطر می‌اندازد؛ زیرا اگر اوکراین از این بلوک ژئوپلیتیک خارج شود، فقط کشورهای استقلال‌یافته شوروی سابق که اکثراً حکومت‌های دیکتاتوری دارند، در آن حضور خواهند داشت. بی‌شک چنین امری برای وجهه بین‌المللی اتحادیه اروپا و آسیای پوتین مطلوب نخواهد بود. در این راستا مسکو خواهان دولتی روس‌گرا در اوکراین است و لذا کشوری غرب‌گرا و عضو ناتو را تحمل نخواهد کرد.

## 2. بلندپروازی‌های امریکا در اوکراین

در حالی که انقلاب اکتبر 1917 روسیه بخش بزرگی از کشورهای جهان را از منطقه تحت نفوذ سرمایه‌داری جهانی خارج کرد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 فرصتی استثنایی برای گسترش نفوذ قدرت‌های غربی بود. در سال 2004 امریکا و سایر کشورهای غربی از انقلاب نارنجی در اوکراین حمایت مالی و سیاسی کردند که باعث به قدرت رسیدن احزاب و گروه‌های طرفدار غرب در اوکراین شد؛ اما به علت مسائل و درگیری‌های داخلی، حکومت طرفداران غرب مدتی کوتاه نپایید. در سال 2008 تلاش‌های جرج بوش برای پیوستن اوکراین و گرجستان به ناتو شکست خورد؛ اما بحران اخیر در اوکراین بهترین فرصت برای امریکاست که اوکراین را از بلوک روسیه خارج و متحد خود کند.

اوکراین برای امریکا از لحاظ اقتصادی و ژئوپلیتیکی حایز اهمیت است، زیرا دومین کشور پهناور در اروپاست و از لحاظ جغرافیایی در مجاورت روسیه قرار دارد. بنابراین نفوذ ایالات متحده در اوکراین نه تنها از لحاظ اقتصادی می‌تواند

بازاری گسترده برای کالاهای آمریکایی باشد، بلکه به منزله پیشروی به سوی مرزهای روسیه است. بر این اساس آمریکا در راستای سیاست سنتی خود مبنی بر رقابت ژئوپلیتیک با روسیه و گسترش نفوذ در کشورهای استقلال یافته از شوروی، اوکراین را عرصه مناسبی برای بسط حضور خود در خارج نزدیک روسیه تلقی می‌کند.

از این رو ایالات متحده آمریکا یکی از مهم‌ترین بازیگران خارجی حاضر در بحران اوکراین محسوب می‌شود. همان‌گونه که آمریکا در انقلاب رنگی اوکراین در سال 2004 به عنوان حامی جناح‌های ضد روس توانست دولتی حامی غرب و مخالف مسکو را به قدرت برساند، در تحولات سال 2014 اوکراین نیز به صراحت از آشوب در این کشور و براندازی دولت یانوکویچ حمایت کرد.<sup>1</sup> از نظر آمریکایی‌ها، تحولات اوکراین گامی برای تکامل انقلاب رنگی سال 2004 به شمار می‌آید. هم‌چنین بسیاری از مقامات سیاسی و تحلیلگران آمریکایی تحولات اوکراین را پایان نهایی جنگ سرد نامیدند.

به هر رو به‌رغم آنکه باراک اوباما در روز نخست به قدرت رسیدن مخالفان اوکراینی اعلام کرد که اوکراین صفحه بازی شطرنج سیاسی دوران جنگ سرد نیست و لزومی ندارد که کرملین خود را بازنده این مبارزه تصور کند، اما به دنبال انضمام شبه‌جزیره کریمه به روسیه، هشدار داد که مداخله نظامی مسکو در اوکراین هزینه‌هایی همراه خواهد داشت.

گزینه آمریکا در قبال بحران اوکراین، حرکت به سوی «استراتژی تعادل قدرت» بود. بر اساس این استراتژی، آمریکا از طرح‌ها و شرایطی که در هر منطقه

1. دولت آمریکا که خود را سردمدار دموکراسی و حکومت قانون در سراسر دنیا معرفی می‌کند، از یاد برده بود که دولت یانوکویچ در پی انتخاباتی بر سر کار آمده بود که ایالات متحده آمریکا نیز صحت و سلامت آن را تأیید کرده و دموکراتیک خوانده بود. این رویکرد ایالات متحده نشان می‌دهد که اگر یک دولت قانونی که با سازوکار دموکراتیک و انتخابات آزاد بر سر کار آمده، با منافع آمریکا در تضاد باشد، باید به چالش کشیده شود و از کار برکنار گردد (بهمن، 1393: 57).

وجود دارد برای توسعه هژمونی خود استفاده می‌کند و مانع فعالیت گروه‌هایی می‌شود که می‌توانند منافع امریکا را تهدید کنند. با این حال تحولات بعدی اوکراین و جدایی شبه‌جزیره کریمه نشان داد که کاخ سفید به‌رغم برآوردهای اولیه، با واکنش غیرقابل پیش‌بینی کرملین مواجه شده و به موفقیتی که انتظار داشته، دست نیافته است (بهمن، 1393: 58).

### پیامدهای رویارویی روسیه و امریکا در اوکراین

در سال 1997 زیگنیو برژینسکی<sup>1</sup> در کتاب خود با عنوان شطرنج بزرگ تأکید کرد که بدون حضور اوکراین، تمام تلاش‌های مسکو برای بازسازی نفوذ خود در قلمرو سابق اتحاد جماهیر شوروی شکست خواهد خورد. ایده اصلی این کتاب این بود که امریکا تنها زمانی می‌تواند جایگاه خود را به عنوان تنها ابرقدرت جهانی تثبیت کند که بتواند مانع ظهور ابرقدرتی در منطقه اوراسیا شود. رابرت گیتس<sup>2</sup> در مقاله‌ای که درباره بحران اوکراین منتشر کرده، چنین می‌نویسد: «پس از فروپاشی شوروی در سال 1991، دیک چنی که در آن زمان وزیر دفاع امریکا بود، اعتقاد داشت که باید کاری کرد فروپاشی شوروی به فروپاشی روسیه هم منتهی شود. به اعتقاد او، تنها با فروپاشی روسیه است که این کشور دیگر هیچ‌گاه تهدیدی برای بقیه جهان نخواهد بود» (STOKES, ۲۰۱۴). این اظهارنظرها نه تنها بر ابعاد ژئوپلیتیکی بحران اوکراین سایه می‌افکند، بلکه رقابت‌های بین‌المللی بر سر آن را نیز بازتاب می‌دهد. در واقع آنچه در این بحران حایز اهمیت است، مسائل و مشکلات داخلی اوکراین یا مبارزه ضد فساد و دیکتاتوری نیست، بلکه در اصل نزاعی بین‌المللی بر سر قدرت و نفوذ در منطقه است که روسیه و امریکا

1. مشاور سابق امنیت ملی امریکا

2. وزیر دفاع سابق امریکا

را به رویارویی با یکدیگر کشانده است.

بر این اساس بحران اوکراین باعث افزایش تنش لفظی میان سران و مقامات سیاسی روسیه و ایالات متحده آمریکا شده است. سطح این تنش‌های لفظی که به تهدید نیز آمیخته است، از زمان فروپاشی شوروی تقریباً بی‌سابقه بوده است. به همین دلیل بسیاری از آغاز دوباره جنگ سرد سخن می‌گویند. به هر حال این نزاع پیامدهای مهمی بر روابط دو طرف دارد:

#### 1. تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک در مناطق مختلف و راهبردی جهان

روسیه تلاش کرده است موضع خود در قبال تحولات اوکراین را به وقایع مشابه در خاورمیانه، بالکان و سایر مناطق تشبیه کند که در تمام آنها غرب به ویژه آمریکا دست به نوعی خرابکاری و آشوب‌سازی زده است. نتایج اتخاذ چنین سیاست‌هایی از سوی آمریکا تا حد زیادی مشخص بوده است؛ زیرا عموماً به جنگ‌های داخلی خونین، سرازیر شدن میلیاردها دلار به صحنه جنگ‌های غیرضروری، ایجاد بحران مالی، تضعیف حاکمیت تا مرز فروپاشی و نیرو گرفتن عوامل تروریستی در خلأهای موجود سیاسی و امنیتی انجامیده است. از نظر روسیه، وقوع چنین تحولاتی به صورت پی در پی در مناطق مختلف به این معناست که تسلط و هژمونی آمریکا بر نظام جهانی از بین رفته و لذا واشنگتن در حال گذار از «ثبات مبتنی بر سیطره» به «بی‌ثباتی کنترل‌شده» است. چنین راهبردی، کشمکش‌های ژئوپلیتیکی را تشدید می‌کند و باعث تعمیق مناقشات میان کشورها و گروه‌های قومی و مذهبی می‌شود.

از این رو اگر روسیه داخل مرزهای خود باقی بماند، آمریکا به قصد آشوب‌سازی به قلمرو این کشور و مناطق پیرامونی آن نزدیک خواهد شد. به همین دلیل روسیه قصد دارد این پیام را به آمریکایی‌ها بدهد که نه تنها مناطق پیرامونی این کشور، بلکه

سایر مناطق که برای امریکا نیز جنبه‌های راهبردی دارند، می‌توانند صحنه رویارویی باشند. بازیگری فعال روسیه در خاورمیانه در این راستا قابل ارزیابی است و روسیه تلاش می‌کند به امریکایی‌ها تفهیم کند که می‌تواند هم منافع امریکا را به چالش بکشد و به آنها آسیب وارد کند و هم جایگاه خود را به عنوان قدرتی جهانی تثبیت کند. به این ترتیب روسیه با ارائه تعریف جهانی از بحران‌های منطقه‌ای و ارتباط برقرار کردن میان بحران اوکراین و خاورمیانه، رویکرد راهبردی خود را در راستای تضعیف منافع جهانی امریکا و کشاندن صحنه رویارویی به مکانی دور از قلمرو خود استوار کرده است. بر این اساس روس‌ها با اتخاذ سیاستی فعال و در عین حال آسیب رساندن به منافع امریکا به ویژه در خاورمیانه، سعی می‌کنند غرب را تلویحاً تهدید و از دخالت در اوکراین بازدارند.

در مجموع بحران اوکراین باعث علنی‌تر شدن رقابت‌های ژئوپلیتیک میان روسیه و امریکا در مناطق مختلف جهان شده است که می‌توان به سیاست‌های دو طرف در خصوص مسائل خاورمیانه اشاره کرد. روسیه به گسترش روابط با کشورهایی مانند ایران، سوریه، عراق، مصر و هم‌چنین حزب‌الله لبنان گرایش بیشتری پیدا کرده است. این مسئله را می‌توان در امریکای لاتین و افزایش مناسبات مسکو با کشورهای این حوزه نیز مشاهده کرد. هم‌چنین مسکو به انحای مختلف دست به حمایت از راست‌گراها و چپ‌گراها در کشورهای مختلف اروپایی زده که چنین امری ممکن است در آینده فضای اروپا را به نفع روسیه تغییر دهد.

## 2. عیان شدن ناتوانی امریکا در کنترل و مدیریت بحران‌های بین‌المللی

از زمان شروع بحران اوکراین، امریکا به انحای مختلف تلاش کرده است در جایگاه هژمونی مسلط به ایفای نقش بپردازد. امریکا صرف‌نظر از نقشی که در تغییر نظام سیاسی اوکراین داشت، به هیچ وجه نتوانست در برابر اقدامات مسکو،

شرایط را تحت کنترل خود درآورد. برخلاف روسیه که با الحاق کریمه به خاک خود موفق شد یک شبه جزیره ژئواستراتژیک را به دست آورد، آمریکا تنها به اعمال تحریم علیه مسکو پرداخت.

راهبرد اصلی آمریکا در خصوص اوکراین، اعمال تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه است. در این راستا آمریکا دست‌کم از دو تاکتیک استفاده می‌کند:

الف) ضربه به اقتصاد روسیه: این تاکتیک به واسطه اعمال تحریم‌های وارداتی و کاهش قیمت انرژی اتخاذ شده و تا حدی توانسته است اقتصاد روسیه را متزلزل کند و موجب کاهش ارزش روبل در برابر سایر ارزهای بین‌المللی شود.

ب) دسترسی نداشتن روسیه به فناوری غرب: در حالی که روسیه برای مدرنیزه کردن صنعت و نیز توسعه حفاری منابع انرژی خود در مناطق مرزی قطب شمال به فناوری نیاز دارد، آمریکا تلاش می‌کند شرکای خود را قانع سازد تا از همکاری تکنولوژیکی با روسیه پرهیز کنند.

هم‌چنین واشنگتن از وضع تحریم‌ها دستیابی به چند هدف اصلی را مد نظر داشت:

- ضربه وارد کردن به حلقه درونی دوستان پوتین و کم کردن اطمینان آنها به

رهبرشان؛

- از هم پاشیدن ساختارهای قدرت و واحدهای بزرگ تجاری روسیه؛

- تحریک خشم مردم و به طور ایده‌آل، تحریک سیاست‌مداران افراطی برای

سرنگونی رژیم پوتین (Тренин, ۲۰۱۴).

به نظر می‌رسد آمریکا در دستیابی به اهداف یادشده با چالش‌های فراوانی مواجه است و درباره اثرگذاری تحریم‌ها، تردیدهایی جدی وجود دارد. در واقع به دلیل کم بودن حجم معاملات تجاری بین دو کشور (26 میلیارد دلار در سال 2013)، آمریکا ظرفیت محدودی برای آسیب‌رسانی مستقیم به اقتصاد روسیه دارد و برای موفقیت به شدت متکی به متحدان اروپایی خویش است که تجارت

چشم‌گیری (440 میلیارد دلار در سال 2013) با روسیه دارند (Trenin, ۲۰۱۴). با این حال منزوی کردن کشور بزرگی چون روسیه کار دشواری است. تلاش برای محدود کردن دسترسی روسیه به بازارهای مالی یا فناوری‌های نوین باعث واکنش کشورهای کلان خارج از اردوی غربی می‌شود و شکل‌گیری مراکز قدرت جایگزین را تسریع می‌کند؛ در حالی که امریکا خواهان تسریع این روند نیست. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که تحریم‌ها به صورت کامل به اجرا درآیند یا به اقتصاد روسیه ضربه‌ای اساسی وارد کنند.

در این بین حتی اگر تحریم‌ها به صورت کامل اجرایی شوند، روسیه با نظارت فعالیت بانک‌های داخلی و فراهم کردن امکان دریافت وام از بانک‌ها برای شرکت‌های داخلی می‌تواند اوضاع را تحت کنترل درآورد. بررسی زیرساخت‌های مالی روسیه نشان می‌دهد که سطح بدهی‌های 13,4 درصدی این کشور در مقایسه با تولید ناخالص داخلی بسیار پایین است و کسری بودجه 0,5 درصدی نیز در مقایسه با تولید ناخالص داخلی رقم قابل توجهی نیست. از سوی دیگر، روسیه هیچ نیازی به واردات مواد اولیه ندارد و برای استفاده از هر گونه فناوری خارجی می‌تواند از مهندسی معکوس استفاده کند. در مقابل حتی می‌تواند با فروش مواد خام اولیه اعتبار کافی به دلار یا به یورو کسب کند. جایگزینی کالاهای وارداتی با تولیدات داخلی روسی اقدامی کاملاً منطقی برای این کشور محسوب می‌شود. هم‌چنین روسیه می‌تواند از شرایط قانونی به تعویق انداختن پرداخت بدهی استفاده کند که چنین اقدامی نظام بانکی غرب را با چالش‌های بسیار مواجه می‌کند و همین مسئله نبرد اقتصادی امریکا و اتحادیه اروپا علیه مسکو را بی‌اساس می‌سازد (Escobar, ۲۰۱۴).

موارد فوق نشان می‌دهد که راه انداختن جنگ اقتصادی علیه روسیه از طرف اتحادیه اروپا کاملاً بی‌معناست. روسیه به طور مستقیم و غیرمستقیم بر بخش زیادی

از عرضه نفت و گاز طبیعی (حدود 25 درصد از عرضه جهانی) نفوذ دارد. ناآرامی‌ها در خاورمیانه هم‌چنان ادامه دارد و آفریقا بی‌ثبات است. در چنین شرایطی اگر اروپا بخواهد از باثبات‌ترین تأمین‌کننده سوخت خود استقلال یابد، روسیه را به صادرات بیشتر انرژی به چین و باقی کشورهای آسیایی ترغیب می‌کند که به هیچ وجه برای اروپایی‌ها منافع درازمدت در پی نخواهد داشت. از این رو در حالی که واشنگتن سعی دارد با راهبردهای کنونی خود دست روسیه را از تجارت، نقل و انتقالات مالی، نظام بانکداری و بازارهای اعتباری غرب کوتاه کند، در این روند بیش از همه اتحادیه اروپا آسیب خواهد دید. بر این اساس عواقب اجرای این راهبرد آمریکایی در تضاد با منافع درازمدت اتحادیه اروپا قرار دارد و به احتمال زیاد کشورهای میانه‌روی اروپا را مجاب می‌کند که روابط خود را با روسیه سامان دهند. چنین امری بی‌انگیز آن است که آمریکا توان ائتلاف‌سازی چندان زیادی علیه روسیه ندارد و در واقع توان کنترل و مدیریت بحران اوکراین را از دست داده است.

### 3. قدرت‌نمایی روسیه در حوزه خارج نزدیک

روسیه از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای استقلال‌یافته از این اتحادیه کمونیستی را با عنوان «خارج نزدیک» در سیاست خارجی خود مورد شناسایی قرار داد و درصدد حفظ نفوذ سنتی خود بر این کشورها برآمد. در واقع کشورهای استقلال‌یافته از شوروی در حلقه اول منافع حیاتی روسیه تعریف شدند و سیاست حفظ نفوذ و مقابله با نفوذ و حضور غرب در این کشورها به یکی از اولویت‌های اصلی سیاست خارجی روسیه تبدیل شد. اگرچه این سیاست در برخی مقاطع هم‌چون وقوع انقلاب‌های رنگی در برخی از این کشورها یا همکاری آنها با ناتو و آمریکا تا حدی متزلزل شده، اما مسکو تلاش می‌کند هم‌چنان این حلقه‌های حیاتی را تحت نفوذ خود نگه دارد.

در این بین بحران اوکراین دو پیامد عمده در خارج نزدیک داشت که به منافع امریکا در این منطقه نیز مرتبط می‌شد:

نخست آنکه روسیه با انضمام شبه‌جزیره کریمه به خاک خود و ناآرام‌سازی مناطق شرقی و جنوبی اوکراین، این پیام را به سایر کشورهای استقلال‌یافته از شوروی ارسال کرد که هرگونه تحرک آنها برای نزدیکی به غرب ممکن است پیامدهای خسارت باری هم‌چون اوکراین داشته باشد. چنین پیامی به این معناست که رهبران این کشورها باید مراقب رفتار خود با روسیه و امتیازات احتمالی به غرب باشند؛ در غیر این صورت با چالش‌های بی‌شماری نظیر تجزیه، ناامنی و بی‌ثباتی مواجه خواهند شد.

دوم آنکه روسیه با قدرت‌نمایی در خارج نزدیک، به ارسال این پیام به غرب پرداخت که در حوزه منافع سنتی خود می‌تواند دست به هر اقدامی از جمله تجزیه و ناامن‌سازی یک کشور بزند، بی‌آنکه امریکا و سایر متحدانش بتوانند اقدامی جدی در این خصوص انجام دهند. این امر به آن معناست که روسیه قدرت برتر در منطقه اوراسیا محسوب می‌شود و امریکا و کشورهای اروپایی قادر به رقابت با روسیه در این حوزه نیستند.

#### 4. احیای هویت روسی

روس‌ها پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی احساس تحقیرشدگی می‌کردند، اما تحولات اوکراین بار دیگر هویت روسی را احیا کرد. این مسئله را نه تنها در روسیه، بلکه در بسیاری از کشورهایی که در آنها روس‌تبارها زندگی می‌کنند، می‌توان مشاهده کرد. در این بین احیای هویت روسی به دو شیوه بر روابط روسیه و امریکا تأثیر می‌گذارد:

نخست آنکه احیای هویت روسی ممکن است موجب تحریک روس‌تبارها در

جمهوری‌های استقلال‌یافته از شوروی شود و آنها را به اعمال ضد امریکایی در کشورهای خود ترغیب کند. بی‌شک چنین امری منافع آمریکا را در هر یک از این کشورها به مخاطره می‌اندازد.

دوم آنکه اگر احیای هویت روسی به امپراتوری توسعه‌طلبانه روسیه مبدل شود، چنین ایده‌ای می‌تواند منافع ایالات متحده را در سراسر منطقه اوراسیا و حتی جهان تهدید کند. آنچه این ایده را تقویت می‌کند، تنها سیاست‌های ولادیمیر پوتین نیست، بلکه دیدگاه مردم روسیه نیز در این خصوص تأثیرگذار است. برای نمونه بر اساس نظرسنجی‌ای که 21 تا 24 نوامبر 2014 توسط مرکز لوادا در روسیه انجام شد، مردم روسیه در پاسخ به این سؤال که «آیا به نظر شما روسیه در حال حاضر یک ابرقدرت محسوب می‌شود؟» چنین پاسخ داده‌اند:

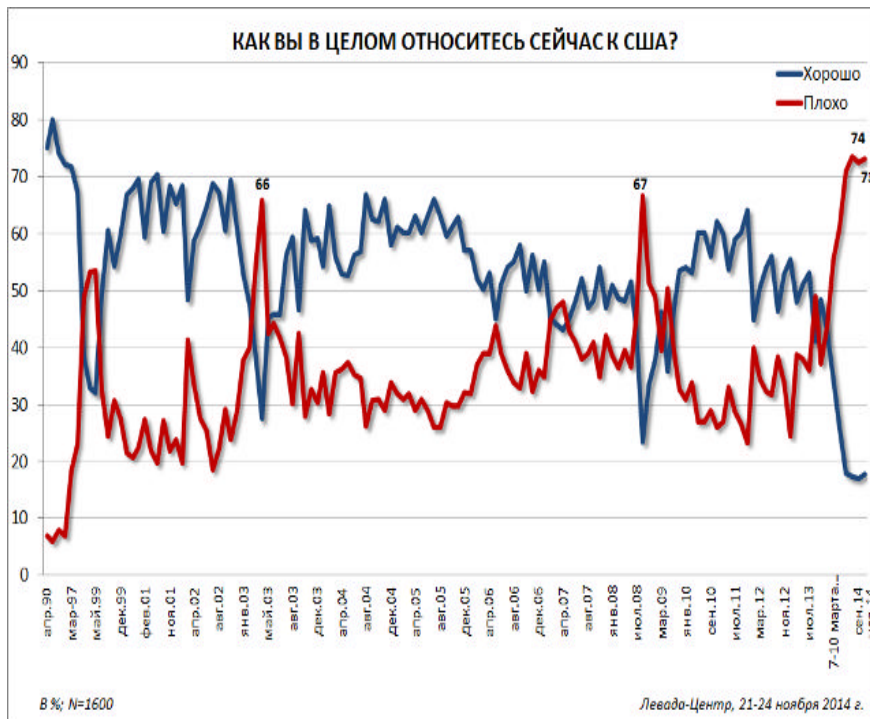
| مارس 1994<br>(به درصد) | ژوئیه 2008<br>(به درصد) | سپتامبر 2012<br>(به درصد) | نوامبر 2014<br>(به درصد) |           |
|------------------------|-------------------------|---------------------------|--------------------------|-----------|
| 14                     | 49                      | 48                        | 68                       | بله       |
| 72                     | 31                      | 37                        | 19                       | خیر       |
| 13                     | 20                      | 15                        | 12                       | بدون پاسخ |

(россиян считают Россию великой державой, ۱،۱۲،۲۰۱۴)

نتایج این نظرسنجی نشان می‌دهد که مردم روسیه در گذار از بحران‌های دهه 1990 در حال حاضر خود را در جایگاه یک ابرقدرت می‌بینند؛ به نحوی که اواخر سال 2014، حدود 68 درصد از مردم روسیه اعتقاد داشتند که کشورشان یک ابرقدرت است. این مسئله ممکن است موجب خیزش مجدد هویت روسی و در پی آن شکل‌گیری امپراتوری روسی شود و ایالات متحده را با چالش‌های زیادی مواجه کند.

## 5. رشد رویکردهای منفی نزد افکار عمومی

افکار عمومی همواره یکی از بنیانهای جهت‌گیری سیاست خارجی کشورهای مختلف هستند؛ به نحوی که عموماً کشورها سیاست خارجی خود را همسو با افکار عمومی مردم خود تنظیم می‌کنند یا تلاش دارند سیاست‌های خود را نزد افکار عمومی به گونه‌ای ارائه دهند که برای آنها پذیرفتنی باشد. در این بین بحران اوکراین باعث رشد رویکردهای منفی نزد افکار عمومی مردم روسیه و آمریکا به یکدیگر شده است. برای مثال، نمودار زیر بیانگر نوسانات رویکرد مثبت و منفی مردم روسیه به آمریکا از آغاز دهه 1990 تا سال 2014 است.



این نمودار نشان می‌دهد به‌رغم آنکه مردم روسیه در آستانه فروپاشی شوروی، دیدگاهی کاملاً مثبت به آمریکا داشتند، در سال 2014 رویکرد آنها کاملاً متفاوت

شده است.

احساسات ضد امریکایی در روسیه هم در زمان حیات اتحاد جماهیر شوروی و هم در دوران پس از فروپاشی حکومت شوراهای وجود داشته است؛<sup>1</sup> به نحوی که ناسیونالیست‌های توسعه‌طلب روس و کمونیست‌های باقی‌مانده از زمان اتحاد جماهیر شوروی همواره موضعی ضد غربی و ضد امریکایی اتخاذ کرده‌اند؛ زیرا هنوز هم به دنبال شناسایی عوامل خارجی فروپاشی شوروی هستند و علاوه بر متهم کردن آمریکا، در پی بازگرداندن قدرت و افتخار گذشته‌اند. این ذهنیت منفی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز ادامه پیدا کرده است و مردم روسیه سیاست خارجی آمریکا را تداوم راهبرد ضد شوروی تلقی و واشنگتن را به عنوان مهم‌ترین رقیب روسیه در نظام بین‌الملل شناسایی کرده‌اند. این روند به ویژه در سال‌های اخیر با توجه به تکوین هویت ملی جدید روسیه که تا حد زیادی از سیاست‌ها و اقدامات ولادیمیر پوتین نشئت می‌گیرد، به رشد دیدگاه‌های ملی‌گرایانه انجامیده و باعث شده است که ایالات متحده در اذهان ملت روس مورد تجزیه و تحلیل ویژه‌ای قرار گیرد (بهمن، 1387).

در واقع طی سال‌های گذشته مردم روسیه تحرکات دیپلماتیک و نظامی امریکایی‌ها را به منظور سیطره و تفوق بر جهان ارزیابی کرده‌اند و هر روز بیش از پیش به سیاست‌های واشنگتن واکنش نشان داده‌اند. آنها معتقدند که ایالات متحده سعی می‌کند کشورهای هم‌مرز (خارج نزدیک) را به «منطقه قرنطینه» علیه روسیه تبدیل کند. آنها به تحولات در کشورهای خارج نزدیک در نتیجه انتخابات و راهپیمایی‌های گسترده سوءظن پیدا کرده‌اند و اعتقاد دارند که ممکن است در

1. برداشت‌های منفی جامعه روس از آمریکا به سال 1917 و پیروزی انقلاب کمونیستی باز می‌گردد. این برداشت در دوران جنگ سرد تکوین یافت و در تمام این سال‌ها آمریکا به عنوان مظهر نظام سرمایه‌داری، امپریالیسم جهانی و خطر خارجی شناخته شد و هم‌چون یک خاطره قومی در اذهان ملت روس باقی ماند. بر این اساس ضدیت با آمریکا به مثابه سنت مقابله روسیه با غرب ادامه یافت و روایی همه‌جانبه با ایالات متحده و مظاهر آن یکی از کارویژه‌های انسان شورویایی شد.

روسیه نیز چنین گزینه‌ای عملی شود. هم‌چنین مردم روسیه در سایر مسائل و چالش‌های بین‌المللی عموماً مواضعی ضد امریکایی اتخاذ کرده‌اند.

در این بین تحولات سال 2014 به ویژه بحران اوکراین، نقش مهمی در این تغییر رویکرد مردم روسیه به امریکا داشته است. بر اساس نظرسنجی که 21 تا 24 نوامبر 2014 توسط مرکز لوادا در روسیه انجام شده، مردم این کشور در پاسخ به این سؤال که «به طور کلی نگرش شما به ایالات متحده امریکا چیست؟» چنین پاسخ داده‌اند:

#### نگرش مردم روسیه به ایالات متحده امریکا در سال 2014

| 14 نوامبر | 14 سپتامبر | 14 ژوئیه | 14 می | 21 تا 24 مارس | 7 تا 10 مارس | 14 ژانویه |            |
|-----------|------------|----------|-------|---------------|--------------|-----------|------------|
| 1         | 1          | 2        | 3     | 1             | 2            | 2         | بسیار عالی |
| 17        | 16         | 16       | 15    | 25            | 32           | 41        | خوب        |
| 42        | 43         | 34       | 40    | 41            | 44           | 36        | بد         |
| 32        | 30         | 40       | 31    | 20            | 12           | 8         | بسیار بد   |
| 9         | 10         | 9        | 11    | 13            | 10           | 13        | بدون پاسخ  |

(Отношение россиян к другим странам, ۰۸,۱۲,۲۰۱۴)

نتایج این نظرسنجی نشان می‌دهد که وجهه امریکا طی سال 2014 نزد بسیاری از روس‌ها تنزل پیدا کرد. با اینکه اوایل سال 2014، حدود 43 درصد مردم روسیه نگرشی مثبت به امریکا داشتند، این رقم در پایان سال به 18 درصد رسید. هم‌چنین در آغاز سال 2014، حدود 44 درصد از مردم روسیه نگرشی منفی به امریکا داشتند که این رقم در پایان سال به 74 درصد افزایش پیدا کرد. بررسی شرایط داخلی روسیه حکایت از آن دارد که بحران اوکراین باعث افزایش احساسات ضد امریکایی در این کشور شده است. هر گاه در حمایت از

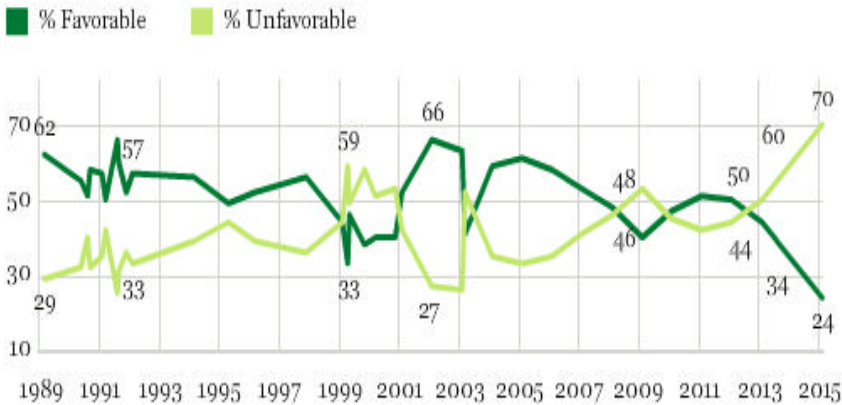
سیاست‌های پوتین در قبال اوکراین، تجمعی برگزار می‌شود، حدود 40 هزار نفر از حامیان و طرفداران وی جمع می‌شوند. شرکت‌کنندگان در این راهپیمایی‌ها را موتورسواران میهن پرست افراطی، مستمری‌بگیران، کهنه‌سربازان، اعضای سازمان‌ها و نهادهای دانش‌آموزی و دانشجویی و فعالان دیگر گروه‌های طرفدار کرملین تشکیل می‌دهند. بسیاری از آنها پرچم روسیه در دست دارند و بسیاری نیز تابلوهایی به دست می‌گیرند که روی آنها شعارهایی نظیر «مرگ بر آمریکا!» یا «آمریکا، جنگ را متوقف کن!» نوشته شده‌اند (May, 2015).

از سوی دیگر نتایج نظرسنجی‌ها در ایالات متحده نشان می‌دهد که دیدگاه مردم آمریکا نسبت به روسیه پس از بحران اوکراین به شدت منفی شده است. مطابق نظرسنجی‌ای که مؤسسه گالوپ<sup>1</sup> در فوریه 2014 انجام داده، تقریباً دوسوم جمعیت آمریکا به روسیه و رئیس‌جمهور پوتین نظر منفی دارند. از 1018 شهروند آمریکایی که در سنجش شرکت کردند 60 درصد نسبت به روسیه نظر منفی و 34 درصد نظر مثبت داشتند. نظر اکثریت آمریکایی‌ها نسبت به پوتین هم «نامساعد» بود. این بدترین نظر آمریکایی‌ها در مورد روسیه از سال 1999 به بعد، یعنی پس از سر کار آمدن پوتین بوده است. برای مثال در سال 2012 فقط 44 درصد جمعیت آماری نسبت به روسیه نظر منفی داشت (Newsland, ۲۰۱۴). این نظرسنجی در شرایطی انجام شده بود که روابط دو کشور در نتیجه حمایت روسیه از دولت سوریه و تصمیم کرملین در مورد دادن پناهندگی موقت به ادوارد اسنودن، افشاگر آمریکایی، شدت یافته بود و هنوز بحران اوکراین شروع نشده بود.

اما مطابق نظرسنجی دیگری که مؤسسه گالوپ در روزهای 8 تا 11 فوریه 2015، قبل از دستیابی به توافق آتش‌بس میان اوکراین و جدایی‌طلبان طرفدار روسیه در منطقه شرقی این کشور انجام داده است، مردم آمریکا، روسیه را دشمن

1. Gallup

شماره یک نامیده‌اند. در حالی که در سال 2013، تنها 2 درصد امریکایی‌ها روسیه را به عنوان بزرگ‌ترین دشمن کشورشان معرفی می‌کردند، در سال 2014 به علت تنش میان روسیه و ایالات متحده این میزان به 9 درصد افزایش یافت و در سال 2015 به 18 درصد رسیده است. هم‌چنین امریکایی‌ها به طور فزاینده‌ای، قدرت نظامی روسیه را برای ایالات متحده تهدید می‌بینند. 49 درصد مردم امریکا در حال حاضر چنین دیدگاهی دارند، در حالی که سال 2014، حدود 32 درصد مردم این دید را داشتند. در این بین 41 درصد مردم امریکا تهدید قدرت نظامی روسیه را نه حیاتی، بلکه مهم می‌دانند. این میزان در سال 2014، حدود 49 درصد بوده است. تنها 7 درصد مردم، روسیه را تهدید نمی‌دانند. این میزان در سال 2014، حدود 17 درصد بوده است. دید امریکایی‌ها به روس‌ها به بدترین حد خود در نظرسنجی‌های گالوپ در 26 سال گذشته رسیده است. تنها 24 درصد از مردم دیدی مطلوب و 70 درصد دیدی نامطلوب به روسیه دارند. در طول دو سال اخیر در هر سال 10 درصد از محبوبیت روسیه کاسته شده است؛ در حالی که در سال‌های 2011 و 2012، دید امریکایی‌ها به روسیه مثبت بود (Jones, ۲۰۱۵). بنابراین وقوع بحران اوکراین بیانگر آن است که دیدگاه مردم امریکا نسبت به روسیه پس از بروز و تداوم این بحران به شدت منفی‌تر شده است.

*Americans' Favorable/Unfavorable Ratings of Russia*

Note: 1989-1992 wording: Soviet Union

GALLUP

### بحران اوکراین و چشم‌انداز تعاملات آتی روسیه و امریکا

در حال حاضر روابط روسیه و امریکا به شدت پیچیده شده است و حتی می‌توان روابط دو طرف را پیچیده‌تر از زمان جنگ سرد دانست؛ زیرا در زمان جنگ سرد، میان مسکو و واشنگتن مکانیزم مشاوره و مذاکرات دوجانبه وجود داشت که طی چندین سال تجربه شده بود. به عبارت دیگر، در زمان جنگ سرد، مبنایی که بر اساس آن روابط دو طرف شکل می‌گرفت، کاملاً مشخص و قابل فهم بود؛ در حالی که در حال حاضر نه تنها آن مبنا و اصول از بین رفته، بلکه عملاً هیچ قاعده‌ای جایگزین آن نشده است. علاوه بر این، تلاش‌هایی که برای ایجاد مبنای جدید به شکل ساختارهای بین‌دولتی چندمنظوره صورت گرفته چندان موفقیت‌آمیز نبوده است. در واقع طی سال‌های گذشته، روسیه و امریکا

نتوانسته‌اند روابطی چندلایه مبتنی بر شراکت راهبردی را پی‌ریزی کنند تا از این طریق در مواقع بحرانی، از خود انعطاف نشان دهند. این امر باعث شده است که روابط دو کشور هم‌چون گذشته به شرایط سیاسی وابسته باشد و با تغییر افراد و دولت‌ها، دستخوش تحول و دگرگونی شود؛ به نحوی که اگر در آینده یک جمهوری خواه محافظه‌کار به کاخ سفید راه یابد، هم‌چنان این امکان وجود دارد که حتی دستاوردهای بزرگ روابط مسکو و واشنگتن مانند توافق‌نامه استارت 3 را ملغی کند.

مشکلات زیربنایی یادشده در شرایطی روابط امریکا و روسیه را تهدید می‌کند که عملاً دو کشور با چالش‌های روزمره بی‌شماری مواجه هستند. در روسیه، تئوری‌های توطئه مختلف مربوط به حوادث اوکراین ایجاد شده است که بسیاری از آنها بر نقش محوری ایالات متحده امریکا در توطئه جهانی علیه روسیه تمرکز دارد. در نتیجه روابط بین روسیه و امریکا اقدامی تلافی‌جویانه شده است؛ به خصوص که سیاست‌ها و دستورعمل‌های امریکا سؤال‌هایی را درباره جنگ سرد و بازگشت سیاست‌های مقابله با روسیه و برنامه‌های تجدیدنظرطلبی مسکو ایجاد کرده است (Huravleva, ۲۰۱۵).

بر این اساس به نظر می‌رسد در آینده روابط روسیه و امریکا، دست‌کم سه سناریوی کلی وجود داشته باشد که هر یک از آنها می‌تواند بر آینده نظام بین‌الملل بسیار تأثیرگذار باشد. این سناریوها عبارت‌اند از:

#### 1. مشارکت استراتژیک

مطابق این سناریو، روابط روسیه و امریکا به بهترین حالت ممکن خواهد رسید. سرفصل آغاز این سناریو، گسترش روابط اقتصادی میان دو طرف است که می‌تواند به مشارکت استراتژیک در خصوص مسائل عمده جهانی ختم شود. این

سناریو که در گذشته از سوی دیمیتری مدودیف و باراک اوباما، رؤسای جمهور روسیه و آمریکا، پیگیری می‌شد، با چالش‌های زیادی مواجه است و عملی شدن آن در سال‌های نزدیک، تقریباً نامحتمل به نظر می‌رسد. در واقع در روابط روسیه با آمریکا، آنقدر موارد اختلاف‌زا وجود دارد که طرفین نتوانند به شراکت راهبردی دست پیدا کنند. مسائلی هم‌چون افزایش نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، گسترش ناتو به شرق و استقرار سامانه دفاع موشکی در شرق اروپا، از مهم‌ترین مواردی است که جنبه امنیتی و حتی حیاتی در روابط دو کشور پیدا کرده است. در این بین وقوع بحران اوکراین که باعث افزایش تنش میان مسکو و واشنگتن شده مزید بر علت بوده و روابط دو طرف را به شدت تیره کرده است.

## 2. جنگ سرد جدید

در این سناریو، روابط دو کشور چنان سرد و تیره می‌شود که یادآور بازگشت به دوران جنگ سرد است. روابط روسیه و آمریکا در اواخر دوره ریاست‌جمهوری بوش به سمت این سناریو در حرکت بود. با وقوع بحران اوکراین و شدت‌گیری آن چنین گرایشی در روابط مسکو و واشنگتن دیده شد. به نظر می‌رسد هم در آمریکا و هم روسیه طرفداران جنگ سرد مترصد فرصتی هستند که روابط مسکو و واشنگتن را تیره کنند. با این حال باید توجه کرد که جنگ سرد بر مبنای دو پایه «منازعه ایدئولوژیک» و «رقابت ژئوپلیتیک» استوار بود؛ در حالی که در شرایط فعلی عملاً پایه منازعه ایدئولوژیک در روابط روسیه و آمریکا وجود ندارد. البته هم‌چنان رقابت ژئوپلیتیک میان دو کشور وجود دارد که بحران اوکراین نیز یکی از جنبه‌های آن محسوب می‌شود. از این رو با توجه به غیبت عنصر ایدئولوژیک و فعال بودن گسل رقابت ژئوپلیتیک نمی‌توان از وقوع جنگ سرد جدید سخن به میان آورد.

## 3. همکاری تاکتیکی و منازعات محدود

غرب باید در حالی در برابر ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، مقاومت کند که این کشور قاعده تصرف نکردن کشوری دیگر را که از دوران 1945 به بعد وضع شد، زیر پا گذاشته است. علاوه بر این، غرب نمی‌تواند روسیه را به طور کامل منزوی کند، چون با این کشور در زمینه‌های امنیت هسته‌ای، عدم اشاعه، ضد تروریسم، قطب شمال و مسائل منطقه‌ای مانند ایران و افغانستان، منافع مشترک دارد (Nye, 2014). از این رو همکاری نکردن امریکا و روسیه ممکن است حل مشکلات اساسی بین‌الملل هم‌چون عدم اشاعه هسته‌ای یا محافظت از محیط زیست را متوقف یا منتفی سازد. بر این اساس، روسیه و امریکا در بسیاری از موارد مهم به همکاری با یکدیگر می‌پردازند و در عین حال، منازعات خود را به خصوص در مباحث امنیتی و مسائل مرتبط با حوزه نفوذ یکدیگر حفظ خواهند کرد. در واقع روابط روسیه و امریکا میان درجه‌ای از همکاری تاکتیکی و منازعات محدود در نوسان خواهد بود. مطابق این سناریو، اساس سیاست خارجی امریکا در قبال روسیه را چهار مؤلفه زیر شکل می‌دهد:

(الف) روسیه فضای شوروی سابق را به عنوان حوزه منافع حیاتی خود تعریف کرده که چنین امری خلاف منافع ایالات متحده امریکا است.

(ب) مسکو تلاش می‌کند به سیستم ژئوپلیتیکی مناطق نفوذ بازگردد که مدل مطلوب قدرت‌های بزرگ در قرن نوزدهم بود، اما ایالات متحده برداشت جدیدتری از نظام بین‌الملل دارد و از اصطلاح جهان مدرن استفاده می‌کند.

(ج) روسیه هم‌چنان به راهبرد امنیتی خود مبنی بر استفاده از تسلیحات اتمی در برابر تهدیدها تأکید می‌کند که چنین امری برای اجرای برنامه‌های امریکا مانعی بزرگ به شمار می‌آید.

(د) فعالیت‌های اطلاعاتی و امنیتی روسیه هنوز علیه ایالات متحده امریکا است

و چنین امری می‌تواند پیامدهای زیادی برای نیروهای نظامی آمریکا داشته باشد (۱۹: ۲۰۱۳, Орлова, Казанцев и Мизин).

به رغم وجود مؤلفه‌های یادشده، به نظر می‌رسد ایالات متحده سیاست بلندمدتی در مورد روسیه نداشته باشد؛ از این رو خط‌مشی آمریکا در آینده نزدیک تحت تأثیر مشکلات و ملاحظات جهانی تعیین می‌شود. این امر به آن معناست که آمریکا دوباره به کمک مسکو برای حل و فصل بسیاری از مسائل جهانی نیاز خواهد داشت. علاوه بر این، روسیه و غرب تجربه دیرینه بحران در روابط دوجانبه را دارند و امور جاری، از چارچوب تاریخی معمولی فراتر نرفته است. باید توجه کرد که روابط روسیه و آمریکا در دوران جنگ سرد بسیار خصمانه‌تر از زمان حاضر بوده است (۲۰۱۴, Сушенцов).

به هر روی مرحله کنونی روابط روسیه با غرب که در قالب «رقابت» تعریف می‌شود، با مرحله قبلی که در قالب «همکاری و نادیده گرفتن گزینشی» تعریف می‌شد، برای روسیه تفاوت چندانی ندارد و به همین دلیل مسکو به مبارزه رقابتی ادامه می‌دهد؛ به خصوص که هنوز اختلاف در مورد نقش ناتو در امنیت اروپا برطرف نشده است. استقرار پدافند ضد موشکی آمریکا در اروپا هم‌چنان سبب رنجش مسکو است و واشنگتن قصد دارد دسترسی روسیه به فناوری‌های نوین را محدود کند. از نظر روس‌ها، موارد تبعیض نسبت به شرکت‌های حوزه انرژی روسیه در بازارهای آمریکا و اتحادیه اروپا، از خیلی وقت پیش شروع شده است و ارتباطی به تحریم‌های وضع شده در قبال اوضاع اوکراین ندارد (۲۰۱۴, Сушенцов)؛ چنان‌که آمریکا و اتحادیه اروپا پیشتر بدون دشمن تلقی کردن روسیه، از رژیم‌های ضد روسیه در جوار مرزهای آن حمایت می‌کردند؛ در حالی که این خط‌مشی با بازرگانی فعال، سرمایه‌گذاری‌های متقابل و همکاری در مورد افغانستان، ایران، سوریه و کره شمالی و هم‌چنین در بهره‌برداری از فضا، مبارزه با تروریسم و مقابله با قاچاق غیرقانونی

مواد مخدر از سوی روسیه همراه بوده است. در واقع به رغم آنکه روسیه در زمینه‌های فوق به همکاری با غرب می‌پرداخت، همواره با برخورد گزینشی و غیردوستانه امریکا و برخی کشورهای اروپایی مواجه می‌شد.

به رغم وجود چنین فضایی در روابط روسیه و غرب، در وضع کنونی به نظر می‌رسد روسیه هدف راهبردی رویارویی با غرب را پیش روی خود قرار نداده و قصد ندارد خود را منزوی کند. در واقع هم روسیه هم امریکا به رغم رقابتی که با یکدیگر در عرصه‌های مختلف دارند، نیازمند همکاری در بسیاری از حوزه‌ها هستند. به همین سبب به نظر می‌رسد هم‌چنان سناریوی همکاری تاکتیکی و منازعات محدود در روابط روسیه و امریکا از اعتبار بیشتری برخوردار باشد.

### نتیجه‌گیری

روسیه به دنبال ایفای نقش مؤثر در معادلات جهانی و ارتقای جایگاه خود در نظام بین‌الملل است و برای دستیابی به چنین هدفی، رشد اقتصادی و گسترش حوزه نفوذ در مناطق گوناگون جهان را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داده است. ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، طی یک دهه گذشته تلاش کرده است هم جهان و هم هم‌وطنان خود را متقاعد کند که روسیه یک قدرت بزرگ احیاشده است. در این زمینه استعداد بی‌مانند وی برای مانورهای تاکتیکی، قیمت نسبتاً با ثبات نفت و گرفتار شدن غرب به جنگ‌های منحرف‌کننده و مشکلات اقتصادی به پوتین کمک کرد. پوتین در دوران قدرت خود جنگی را در گرجستان آغاز کرد، منطقه گمرکی اوراسیای خود را به منظور رقابت با اتحادیه اروپا به وجود آورد، غرب را در زمینه سوریه با چالش مواجه کرد، ادوارد اسنودن، مقاطعه‌کار سابق آژانس امنیت ملی امریکا را زیرکانه تخلیه اطلاعاتی کرد و امضای توافق تجاری و همکاری اوکراین با اتحادیه اروپا را از بین برد.

ایالات متحده در تنظیم رفتار بین‌المللی و الگوهای سیاست خارجی خود به اتخاذ روش‌هایی که مبتنی بر ساخت داخلی، نظام بین‌المللی، الگوهای فکری، نگرش تصمیم‌گیران و شرایط ژئوپلیتیکی است، مبادرت می‌ورزد. بر این مبنا در حال حاضر آمریکا به عنوان یک قدرت مداخله‌گر در صدد حفظ وضع موجود و تقویت ساختارها و قواعد تنظیم‌یافته در نظام بین‌الملل است و در این راه گسترش نهادهای دموکراتیک با قرائت لیبرال دموکراسی غربی و افزایش حوزه امنیتی خود با تفسیر یکجانبه از تروریسم بین‌المللی را مد نظر قرار داده است. از این رو حداکثر تلاش خود را برای ایجاد انسجام سازمانی و سیاسی به نفع خود و همسو با ارزش‌های مورد دفاع خود در سطح جهان انجام خواهد داد. روشن است که میزان پافشاری واشنگتن بر چنین مسائلی در قبال روسیه، از سوی مسکو به عنوان مداخله در امور داخلی تلقی می‌شود و ممکن است در روابط آینده کرملین و کاخ سفید تأثیرگذار باشد؛ زیرا رفتار هر دولت یا واحد سیاسی در صحنه روابط و مناسبات جهانی تحت تأثیر رفتار سایر دولت‌ها قرار دارد و بازیگران استراتژی خود را در جهت حفظ امنیت و مصونیت از تعارض دیگران اتخاذ می‌کنند.

در این بین اقدامات پوتین در اوکراین نشان می‌دهد که افسانه قدرت روسی مجدداً احیا شده و غرب را در تنگنای استراتژیک قرار داده است؛ زیرا در شرایطی که روسیه عملاً کنترل شبه‌جزیره کریمه را در دست گرفته، غرب تنها به اعمال تحریم‌های اقتصادی دست زده که حاکی از ناتوانی و ضعف آمریکا و اروپا در برابر روسیه است. به رغم آنکه کاهش قیمت نفت و تحریم‌های غرب، اقتصاد روسیه را تا حدی با چالش مواجه کرده، اما این چالش به گونه‌ای نبوده که مسکو را ناگزیر به پذیرش شرایط طرف‌های غربی کند و سیاست‌های روسیه را در قبال اوکراین تغییر دهد. البته باید توجه کرد به رغم آنکه روسیه، غرب را به برآشفتن تعادل استراتژیک جهان متهم می‌کند، قصد ندارد روابط خود را با اتحادیه اروپا و

ایالات متحده امریکا قطع کند. چنین رویکردی در سیاست‌های طرف غربی نیز دیده می‌شود؛ به نحوی که امریکا یا کشورهای اروپایی خواستار افزایش تنش یا قطع رابطه با مسکو نیستند.

بنابراین اگرچه در حال حاضر اختلاف بنیادین ایدئولوژیک (همانند دوران جنگ سرد) میان روسیه و امریکا وجود ندارد، رقابت‌های ژئوپلیتیک هم‌چنان باقی است و هیچ‌یک از بازیگران فوق توان نادیده انگاشتن دیگری را ندارد؛ از این رو رقابت برای دستیابی به منافع هم‌چنان بر جای خود باقی مانده است. رقابتی که با فراز و نشیب‌های گوناگون دست به گریبان است و بین درجه‌ای از همکاری‌های تاکتیکی تا منازعات محدود در نوسان است.

#### منابع فارسی

- بهمن، شعیب (1387)، *تشدید احساسات ضد آمریکایی در روسیه، مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا*، خرداد.
- بهمن، شعیب (1393)، «بازیگران بحران اوکراین»، *مجله سیاسی - راهبردی بصائر*، ش 340، سال 31، خرداد.
- *صدای روسیه* (2011/8/3)، «وباما: روابط روسیه و امریکا طی دو سال گذشته توسعه قابل توجهی داشته است».

#### منابع لاتین

- Escobar, Pepe (2014- 2015), "Will Be All About Iran, China and Russia", Sputnik, 31,12  
<http://sputniknews.com/columnists/20141231/1016436434.html>
- Jones, Jeffrey M. (2015), "Americans Increasingly See Russia as Threat, Top U.S. Enemy", *Gallup Poll Social Series*, 16 February.
- Nye, Joseph S. (2014), "A Western Strategy for a Declining Russia", Cambridge – The Aspen Strategy Group SEP 3.
- Stpkas, Bruce (2014), "Most of the World Trusts Obama over Putin to 'Do the Right Thing' ", Pew Research Center, 24 July.
- Zhuravleva, Victoria I. (2015), "Russian-American Relations in Crisis: Lessons for 2015", Russia Direct Team, 14 Jan.

## منابع روسی

- “68% россиян считают Россию великой державой” (2014), КАК ВЫ СЧИТАЕТЕ, ЯВЛЯЕТСЯ ЛИ РОССИЯ СЕГОДНЯ ВЕЛИКОЙ ДЕРЖАВОЙ?, Левада-Центр, 1,12.
- Зименков. Григорий, 2014, СМИ: санкции против России уже сказываются на европейском бизнесе, ИТАР-ТАСС, 01 августа  
<http://itar-tass.com/ekonomika/1353960>Эхо Москвы, 2014, УКРАИНСКАЯ
- Newsland( 2014), Опрос: негативное отношение к РФ испытывают 60% американцев, Информационно-дискуссионный портал, 14/02.  
<http://newsland.com/news/detail/id/1322863/>
- Отношение россиян к другим странам (2014), КАК ВЫ В ЦЕЛОМ ОТНОСИТЕСЬ СЕЙЧАС К СОЕДИНЕННЫМ ШТАТАМ АМЕРИКИ?, Левада-Центр, 08,12.
- Сушенцов. Андрей (2014), Обвинять Россию безопасно и бесполезно
- Москва готова «перетерпеть» санкции, Лента.Ру, 24 июля  
<http://lenta.ru/columns/2014/07/24/sushentsov/>